

استعمار آمریکایی گردید و سبب شد تا کشور از مسیر اصلی خود منحرف شود. اکنون ژاپن به آسیا بازگشته است و باید نیاز به خدمت کردن و همکاری برای حفظ استقلال و اعاده جایگاه آسیا در تاریخ را به خاطر بسپارد. از جمله این که ژاپن باید گذشته را جبران کند. در داخل امواج جدید تاریخ، درباره آینده ژاپن، مسئول هستیم و این موضوع، مسئولیت ما را در قبال گذشته بیشتر می‌کند. به علاوه، در تلاش‌های خود در راه نیل به این اهداف، باید از عناصر حیاتی دموکراسی مطلع باشیم. این عناصر عبارت‌اند از: ثبات اجتماعی، پختگی و رعایت حقوق بشر که دلیل محکمی است بر ثبات اجتماعی و پختگی و آزادی فردی. البته این موضوع نباید به پدیده فردگرایی افراطی اروپایی و آمریکایی منجر شود. دموکراسی آنگلو ساکسون برای ما کافی نیست.

دیپلماسی جاری متعصبانه و ناشیانه آمریکا در آسیا ملاً از بی‌اطلاعی آن کشور نسبت به ارزش‌ها و اهمیت نسبی دیگر تمدن‌ها و



صلح قریب الوقوع و ناقص!

روز بعد از مجروح شدن حسن الالفی، وزیر کشور مصر، بر اثر انفجار بمب در میدان طاهری قاهره، برحسب اتفاق، تلفنی با یک روزنامه‌نگار مصری گفتگو می‌کردم. وی یادآوری کرد که در این حمله، سه رهگذر مصری نیز جان خود را از دست داده‌اند. به اعتقاد او چنین کشتارهای کوری بیش از پیش، اکثریت مردم مسلمان مصر را منزوی می‌سازد و به قول جمال الفیطانی: در مبارزه بین افراط‌گرایی مذهبی و تروریسم و دولت به کلی فاسد و مستبدی که آن‌ها درصدد سرنگونیش هستند، بسیاری از ما به ناچار و به رغم نفرتمان، از رژیم و ارتش جانبداری می‌کنیم.

هرچه بیشتر مطالعه و مشاهده کردم، احتمال وجود هیچ‌گونه نشانه‌ای از وقوع یک قیام گسترده اسلامی را از نوعی که خیرنگاران و کارشناسان غربی درباره آن اخطار می‌کنند، نیافتم. به استثنای حسن الترابی که یک ماکیاوولی هوشیار است و تلاش می‌کند تا یکی از فقیرترین و کم‌نفوذترین کشورهای خاورمیانه (سودان) را اداره کند، بقیه رهبران خاورمیانه، احزاب و نظریاتشان عواملی هستند تحمیلی، مستبد و منزوی که در نزد مردم منفورند و بعضاً نیز تحت حمایت وسیع آمریکا، بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند.

فرهنگ‌های تاریخی ناشی می‌شود. برخورد آمریکایی‌ها در نمایش ارزش‌ها و موعظه عظمت و اقتدار خویش، وجه مشترک تمام سیاست‌مداران آن‌هاست. در پاسخ، مردم آسیا با انتقادات رهبران تحصیل‌کرده و موفق آسیا از جمله نخست‌وزیر سابق سنگاپور، لی کوان یو و هم‌چنین نخست‌وزیر مالزی، ماهانیر محمد، همراهی می‌کنند.

جرج کنان، متخصص برجسته روابط خارجی آمریکا، معتقد بود که اصل حیاتی سیاست خارجی آمریکا این است که این کشور به جای موعظه دیگران، به جامعه خود بیشتر توجه کند تا الگوی اجتماعی موفق را برای الگوبرداری شرکای خود به وجود آورد. کنان هم‌چنین معتقد بود که اگر جامعه آمریکا نتواند خاصیت حیاتی و اصول اخلاقی خود را حفظ کند، حق ندارد که دیگر ملت‌ها را موعظه کند. به علاوه، رسانه‌های پیشرفته اطلاع‌رسانی آمریکا نیز ناراضی معنوی مردم و بحران‌هایی را که در جامعه آمریکا روی می‌دهد، برای همه دنیا آشکار می‌سازند.

نوگرایی اروپایی که آسیا و هم‌چنین دیگر نقاط را تحت تأثیر قرار داد، اینک به پایان خط می‌رسد. در این عصر که در آن جهان بسیار پیشرفته به نظر جدیدی برای تمدن‌ها نیاز دارد، ما باید درک کنیم که امکان پیوند موزون میان ملل، جوامع و تمدن‌های مختلف، تنها وقتی میسر است که ما با نگاه به تاریخ گذشته، ارزش و مفهوم نسبی هر چیز را درک کنیم. تنها در صورتی ما می‌توانیم به ایجاد هماهنگی و همکاری میان شرق و غرب موفق شویم که درک کنیم شرق، شرق است و غرب، غرب.

آمریکا را در این مرحله از تاریخ نمی‌توان به درستی یک کشور اروپایی خواند و ژاپن را که ریشه‌های فرهنگی در سراسر آسیا گسترده است، یک کشور غیرآسیایی. این دو کشور، نخست باید یکدیگر را به درستی درک کنند و با هم هماهنگ شوند تا بتوانند الگوی یک نظام جدید مبتنی بر همبستگی و نه برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را به وجود آورند.

ادوارد سعید

استاد فلسطینی مسیحی در رشته

ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا

منبع: NEW YORK TIMES

NOVEMBER 21, 1993

نوکران بی‌چون و چرایی هم‌چون مارکوس، سادات و شاه نیاز داریم و یا با دشمنان سرسختی چون صدام حسین روبرو هستیم.

از طرفی، دشواری یافتن ارتباطی روشن، بین گرایش‌های ملی‌گرایانه و مذهبی در سرزمین‌های اشغالی، شدیدتر از مشکلات یاد شده است. ابراهیم ابوالقود یکی از دوستان قدیمی من است که اکنون ریاست دانشگاه مهم بشریت واقع در کرانه غربی رود اردن را برعهده دارد. وی یک مسلمان است و در عین حال شخصیتی کاملاً سکولار دارد و با حماس و جهاد اسلامی، دو حزب اسلامی منطقه، به شدت مخالف است. به اعتقاد وی، گروه حماس و جهاد اسلامی در نهایت، هر دو بازنده‌اند و چیزی برای ارائه ندارند. با وجود این، ابراهیم ابوالقود با اکراه می‌افزاید که هر دو گروه مزبور، تنها گروه‌هایی هستند که آماده‌اند آشکارا ضد اشغال‌گری اسرائیل بسیج شوند. با توجه به این که سال‌ها درگیر مبارزه فلسطینی‌ها برای کسب خودمختاری هستیم، نمی‌توانم با نظریات ابراهیم ابوالقود مخالفت کنم. در سال گذشته (۱۹۹۲) در دیدار کوتاهی که با تعدادی از رهبران دانشجویان عضو حماس داشتم، به شدت تحت تأثیر تعهد سیاسی آن‌ها قرار گرفتم، هرچند که عقایدشان اصلاً متأثرم نساخت.

امسال (۱۹۹۳) نیز مجدداً این دانشجویان را

از سوی دیگر، هیچ سیاست خارجی را در آمریکا سراغ ندارم که از حرکت‌های محلی طرفدار حقوق بشر، طرفدار حقوق زنان یا متفکران و منتقدان حمایت کرده باشد. وفاداری آمریکا در عربستان سعودی به آل سعود، در کویت به خانواده صباح، در مصر به رژیم مبارک و به همین ترتیب در دیگر کشورهای خاورمیانه، به حکام آنها معطوف است. لذا مقامات دولتی آمریکا و شخصیت‌های علمی این کشور، با پدیده‌ای به نام «بنیادگرایی» درگیرند و با وجود طرح‌ها، کتاب‌ها، مقاله‌ها و بررسی‌های بی‌پایانی که درباره خطر اسلامی انجام می‌شود، هیچ گفتگوی واقعی بین اسلام و غرب، نمی‌تواند صورت گیرد. ما یا به تولید کاریکاتورهای مسخره‌ای از یکدیگر مشغولیم و یا بر مفهومی «استراتژیک» از اسلام تأکید می‌کنیم که به عنوان رقیبی برای کسب قدرت، در مقابل غرب قرار گرفته است و اکنون نیز زیرکانه رابطه گرم‌تری را بین خود (غرب) و اسلام ایجاد کرده‌ایم تا در صورت روی کار آمدن یکی از احزاب مبارز در خاورمیانه، در موقعیت بهتری قرار داشته باشیم. اجتناب از توجه به کثرت اعراب مسلمان لائیک یا حداقل غیرافراطی، آیا به این دلیل نیست که چنین رابطه‌ای، دقیقاً ما (غرب) را ناچار به یک گفتگوی هم‌سطح با آن‌ها می‌کشد؟ در حالی که ما به وجود

مراه با چهار دانشجوی عضو حزب دیگر (جهاد اسلامی) ملاقات کردم. وقتی که برای مثال، مباحث به حقایق علوم جدید مربوط می شد، آن‌ها را در پذیرش آن بسیار معتدل یافتیم، البته چهار جوانی که با آن‌ها صحبت کردم یا محقق بودند و یا مهندس. لیکن دیدگاه آن‌ها در قبال غرب، به طور «میدکننده‌ای منفی بود و در مخالفت با موجودیت اسرائیل نیز سرسخت بودند. یکی از آن‌ها با صراحت می گفت که یهودیان باید منطقه را ترک کنند، البته به استثنای کسانی که قبل از سال ۱۹۴۸ در منطقه اقامت داشته‌اند. هم چنین، وسعت اختلاف نظر حماس و جهاد اسلامی با یکدیگر درباره مسایل مهم، از نکات حائز اهمیت برای من بود. حماس خود را حزب اسلامی راستین قلمداد می کند، در حالی که جهاد اسلامی، بیشتر به افراط گرایی و خشونت متمایل است. موضع گیری جهاد اسلامی در مورد علاقه اش به کشتن افرادی چون سلمان رشدی، کاملاً روشن بود. اما طرفداران حماس، در مورد سلمان رشدی موضع نرم تری داشتند، ولی معتقد بودند که وی باید با سرنوشت نامطلوبی روبرو شود. البته حماس، نوع مجازات سلمان رشدی را مشخص نکرد. هر دو طرف معتقد بودند که اهداف آن‌ها به عنوان مبارزاتی که بر ضد حاکمیت اسرائیل می جنگند، یکسان است. هر دو گروه معتقد بودند که برای نیل به مقصود باید وضعیت بحرانی موجود را با حملات مسلحانه، تشدید کنند.

چنین سیاستی، اوضاع را برای جناح‌هایی از سازمان ساف، دشوار ساخته است. آن‌ها نیز با اشغال سرزمین‌های فلسطین توسط اسرائیل

مخالف هستند، ولی به گفته برخی از منابع مطلع، با مذاکرات بی فایده و سازش کارانه سازمان، خنثی شده‌اند. دو ماه قبل از اعلام موافقت نامه ساف - اسرائیل، من در منطقه بودم. در آن هنگام، جنبش ملی گرایسی در پایین ترین سطح خود در تاریخ مبارزاتش قرار داشت و هیچ علامتی دال بر فرایند مذاکرات بیست ماهه در واشنگتن مشاهده نمی شد. فلسطینی‌های ضد حماس، بسیار دل سرد بودند.

من کاملاً معتقدم که گزارفه گویی‌های خارق العاده غرب درباره قدرت حماس، بخشی از خشم شدیدی است که در مورد «خطر اسلامی»، بر سیاست غرب و تفسیرهای رسانه‌های غربی سایه افکنده است. البته حماس، در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه از توانایی بسیج مردم برای انجام تظاهرات یا اعتصاب و با در مواردی حتی برای حمله به سربازان اسرائیلی، برخوردار است. ولی در اصل، عقاید آن‌ها اعتراضی است به اشغال سرزمین فلسطین توسط اسرائیل و رهبران‌شان نه شناخته شده‌اند و نه منتقد و نوشته‌هایشان نیز تکرار آثار ملی گرایان قدیمی است که به الفاظ اسلامی مزین شده است. از همه بدتر آن که، سیاست گذاران اسرائیلی، الفتح و آمریکا «خطر» آنها را به عنوان حربه‌ای به کار می گیرند تا امتیازات بیشتری در مورد فلسطینی‌ها و قرارداد صلح اعراب و اسرائیل از طرفداران حزب لیکود و اسرائیل، دریافت کنند. به طور کلی اعتقاد دارم:

الف) جهان عرب، در آستانه یک تغییر عمده و آغاز عصر قراردادهای صلح با اسرائیل قرار دارد. رهبرانی مذاکره راجع به این قراردادها را انجام می دهند که در موضع ضعف قرار دارند و در

مواردی نیز در بین مردم خود پایگاهی ندارند. در حالی که اعراب طی سالیان مدید در زیر حمله تبلیغات رسمی ضد اسرائیلی دولت‌هایشان قرار داشتند و اکنون اغلب آنها برای صلح آماده نیستند. مصری‌ها با وجود گذشت پانزده سال از صلح با اسرائیل، هنوز نسبت به این کشور بدبین و با بی تفاوت‌اند. بنابراین باید در انتظار بروز ناآرامی‌های جدید مذهبی و لائیک در سال‌های آتی باشیم. این مسأله احتمالاً اختلافات موجود بین طبقات ثروتمند با فقیر، حاکم با افراد تحت حکومت و مردان با زنان را عمیق تر خواهد کرد.

ب) جهان عرب، امروزه بیش از هر زمان دیگر به طور مشهود در داخل مدار آمریکا (و اسرائیل) قرار گرفته است. بیماری‌های مستمر عراق به دست نیروهای آمریکایی در ماه‌های ژانویه و ژوئن سال ۱۹۹۳، بی توجهی آمریکا به تجاوز اسرائیل به لبنان در ماه ژوئیه همین سال، حضور نیروهای آمریکا در خلیج فارس و شاخ آفریقا و رفتار قیم مآبانه آن کشور نسبت به اعراب و رهبران‌شان، موجب عمیق تر شدن شکافی می شود که اعراب و غرب به طور کلی و اعراب و آمریکا را به طور اخص از هم جدا می سازد. در واقع، هیچ گفتگویی بین اعراب و غرب وجود ندارد و روابط موجود نیز رابطه ارباب و رعیتی و رئیس و مرئوس است.

بنابراین، عصر جدید، عصر یک صلح قریب الوقوع و کاملاً ناقص است که همراه با فشارهای ناشی از سیاست‌های فی الواقع توسعه طلبانه آمریکا، باعث تشدید مشکلات داخلی جهان متلاطم عرب و مسلمان می شود.

پاسخ به گزارش هفته نامه «اکنونیست»

آقای براین بیدهام، نویسنده گزارش هفته نامه اکنونیست، نسبت به استدلال من در مورد این که در حال حاضر هفت و یا احتمالاً هشت تمدن در جهان وجود دارد، انتقاد کرده و می نویسد که در واقع تنها سه تمدن غرب، کنفوسیوسی و اسلام وجود دارد. من فکر نمی کنم که هیچ یک از محققان مسایل تمدن‌ها اعم از مرده و یا زنده (از جمله ماکس وبر، امیل دورکیم، اسوالد اشینگلر، آرنولد نوین بی، آل. کروبر، فیلیپ بگبای، کول گونگیلی، کریستوفر داوسان و...) دیدگاه براین بیدهام را تأیید کنند. حتی دیدگاه وی با گزارشی که خود قبلاً (سپتامبر ۱۹۹۰) منتشر کرده است، مغایرت دارد. وی قبلاً جهان را متشکل از تمدن‌های اروپا -

آمریکا، اروپا - آسیا (روسیه و کشورهای مربوطه)، کنفوسیوسی، اسلام و هندو می دانسته است. وی هم چنین از این که من تمدن آمریکایی لاتین را یک تمدن حاشیه‌ای دانسته‌ام، انتقاد کرده و در عین حال با تعریفی که خود از غرب ارائه می دهد: «حاصل رنسانس، اصلاحات روشن گری و موجد سرمایه داری و دموکراسی مدرن»، به نظر می رسد که آمریکای لاتین و به طور قطع روسیه از تمدن غرب کنار گذاشته می شوند. البته مطلب براین بیدهام در مورد بنیادگرایی اسلامی، به ویژه در الجزایر، صحیح است. گروه‌های بنیادگرایی که از طریق انتخابات به قدرت می رسند، لزوماً مانند آثانی که از طریق انقلاب (مانند ایران) یا کودتا

ساموئل هانتینگتون

(مانند سردان) به قدرت رسیده‌اند، عمل نخواهند کرد. از این رو، فرانسه و غرب از این که ارتش الجزایر را به پس گرفتن انحلال انتخابات ژانویه ۱۹۹۰ وادار نساختند، به شدت اشتباه کردند. اگر بنیادگراها در آن انتخابات به قدرت می رسیدند، یا به شیوه معقول و محترمانه‌ای عمل می کردند و در یا صورتی که به افراط گرایی کشیده می شدند، در جامعه به شدت سکولار الجزایر، حمایت مردمی را از دست می دادند و ارتش می توانست در یک کودتای مردمی، آن‌ها را ساقط کند. بنابراین، از این که به دموکراسی در الجزایر امکان موفقیت ندادیم، هم بازنده‌ایم ●